

دین و سیاست در اندیشه آدموند برک



نویسنده: امیر یحیی آیت‌اللهی

نشریه آزادی اندیشه، شماره ۳، دی ۹۵، صفحه ۱۶۰ تا ۱۸۹

آدموند برک (۱۷۹۷-۱۷۲۹)، سیاستمدار و فیلسوف انگلیسی، دین مسیحیت را میراث کهن و گرانبهای سنت اروپا می‌داند. دلبستگی او به نظم و نظام کهن اروپا با رخداد انقلاب فرانسه نه تنها کم نشد، بلکه او را بیش از پیش به حقانیت دوران گذشته باورمند ساخت. برک پیوندی تنگاتنگ و دوسویه میان دین و سیاست برقرار می‌کند تا جایی که مدعی می‌شود که در ذهن مردمان بریتانیا کلیسا و دولت بدون یکدیگر معنایی ندارند. با اینهمه او از استقلال کلیسا در برابر دولت و از اقتدار تعیین‌کننده‌ی دولت در برابر کلیسا پشتیبانی می‌کند. دیدگاه‌های برک در این زمینه هر چند دارای دوگانگی و ناسازگاری باشد، اما نشانگر بینش گسترده‌ی او در شناخت هر یک از نهاد دین و نهاد دولت و پیوند آنها با یکدیگر است. این نوشتار کوشش دارد تا ربط و نسبت دین را با جامعه‌ی در آستانه‌ی دگرگونی اروپا و سیاست بحران‌زده‌ی آن دوران سرنوشت‌ساز در آموزه‌های برک بررسی کند.

کلیدواژه‌ها: اخلاق مسیحی، روشنگری، دولت مقدس، استقلال کلیسائی، وحدت دینی، پادشاهی کیهانی، نهادهای رهبانی

دین و جامعه ۱.

تأثیر اجتماعی اخلاق مسیحی ۱.۱

دین به‌عنوان پاره‌ی مهمی از سنت، همواره در کانون تاملات برک قرار دارد. او در تحلیل نظام اخلاقی مسیحیت کوشش دارد تا رهبانیت دین را با عمل‌گرایی هماغوش کند. برک باور دارد که سرشت الوهی و فرااجتماعی اخلاق مسیحی هم‌هنگام بهبودبخشی به جامعه را از راه آسان‌سازی عمل اجتماعی برای افراد در پی داشته است. او برتری مسیحیت بر کافرکیشی را از جمله بر ارزش آموزه‌های آن در جامعه مبتنی می‌کند. در واقع، برای یک اندیشمند عمل‌گرا همچون برک طبیعی است که به‌جای بررسی ویژگی‌های بحث‌برانگیز پیام مسیح (میان مذاهب گوناگون مسیحی)، به کارایی اخلاقی [1] آن پردازد. او بن‌مایه‌های این سخنرانی را در تقابل با نقد کسانی می‌داند که اخلاق و دین را توأمان هدف قرار داده بودند. نزد برک، کسانی که اخلاق را روا می‌شمردند اما ارزش عملی دین را رد می‌کردند، نسبت به هر دو کافر [بودند]. [2]

فرصتی خواستم برای ملاحظه‌ی اینکه چقدر نظام اخلاق مسیحی به‌وسیله‌ی پالایش شوریدگی‌های [3] ما، نه تنها در مورد اعمال‌مان بلکه سرچشمه‌های آنها، یعنی قلب، از بهترین کافرکیشان گوی سبقت را ربوده است. درمانگران الهی ما خاستگاه فاسدشده [4] را شفا بخشیدند، اما دیگر جراحان تنها با زخم‌های ظاهری ور رفتند. مورد بسیار نارسا در اینجا، هنگامی است که ما در دو نسبت اصلی قرار داریم؛ یکی در برابر جامعه و دیگری در برابر آفریدگارمان – وعظ عیسی مسیح بر کوه تنها اولی را تعلیم می‌دهد. اینکه هیچ چیز برای جامعه بهتر از این نبود و اینکه [پرداختن یگانه به اخلاق اجتماعی] سیاست عالی [5] آن است به‌جای آنکه ایرادی به آن باشد، و یکی از بزرگ‌ترین دلایل الوهیتش است؛ اینکه حتی فرزانه‌ترین و بهترین کافرکیشان زمان درازی را در جستجوی آنچه خیر یا فضیلت است صرف کردند و در نتیجه بس فراوان از عمل بازماندند – اینکه آموخته‌ترین مورد در پژوهش‌های‌شان بیش‌ترین حیرانی [6] را به‌همراه داشت و اینکه انسان نادان نمی‌تواند هیچ چیز را ابداً بداند [همگی نشان‌دهنده‌ی برتری اخلاق مسیحی است]. اما انجیل با جایگزین کردن ایمانی که جاهل‌ترین فرد هم می‌تواند آنرا دارا باشد، به ما آموزگار ارزانی می‌دارد و ما را بی‌درنگ به‌سوی عمل رها می‌کند. اینکه نظام اخلاقی القا شده در این وعظ عالی به‌طرز ستایش‌آمیزی به بهبود جامعه‌ای می‌انجامد که قواعد خودش این حقیقت را ملاحظه کرده است که ما بایست آسمانی بر فراز زمین داشته باشیم [همه و همه نشانگر الوهیت نظام اخلاقی مسیحیت است]. اما از آن رو که آدمیان بسی شرور هستند، این حقیقت نمی‌تواند در میان کسانی رخ نماید که در جای بهتری [از به صلیب کشاندن مسیح] از دریافتن آن اطمینان یابند.» [یک بداهه‌گویی معمول درباره‌ی وعظ مسیحی نجات‌بخش ما بر کوه [7]] [8]

نقش معنادهنده‌ی دین به زندگی ۱.۲

کارکرد معنوی مسیحیت نزد برک از جمله در اهمیت حیاتی دین در گسترش نوع‌دوستی و گرما بخشیدن به زیست انسانی در اجتماع نمود می‌یابد. دین به خوشی‌های گذرا و سطحی زندگی، ژرفای معنایی

می‌بخشد و هدفی متعالی از زیستن را پیش روی آدمیان قرار می‌دهد. بدینگونه، نقش دین در آرامبخشی به جامعه از ارزشمندترین کارکردهای آن است.

مردم انگلیس خرسندند که نزد بزرگان آرام‌بخشیدن‌های [9] دین همان‌قدر بایسته است که «آموزش‌های [10]. آنان همچنین در زمره‌ی ناخرسندان هستند. آنان گرفتاری شخصی و بدبختی خانوادگی را درک می‌کنند. آنان در این موارد امتیازی ندارند، ... آنان این آرامبخش بسیار موثر را زیر بار پریشانی و دل‌نگرانی جانکاه‌شان نیاز داشتند ... برخی از برادران اغلب بسیار ناخرسند ما به این آرام‌بخش‌ها نیاز دارند تا خلاء تاریکی‌ای را پر کنند که بر انسانی حکم‌فرماست که در این جهان هیچ چیز برای بیم یا امید ندارند؛ یعنی چیزی برای از بین بردن خستگی‌گشوده و سستی بیش از حد جان‌سوز در کسانی که هیچ چیز برای انجام دادن ندارند؛ چیزی برای برانگیختن شوقی به زندگی در سیری ملال‌آوری که همراه همه‌ی خوشی‌های به‌دست‌آمده برای ما است، یعنی آنجا که طبیعت به فرآیند خودش واگذار نمی‌شود و حتی از هوس پیشی گرفته می‌شود...» [11]

نقش آموزش دینی در جامعه و حکومت ۱.۳

ارزش درخور توده در آموزه‌های کتاب مقدس نباید به توده‌گرایی کلیسا منجر شود. چرا که نیکوکاری مسیحی دربرگیرنده‌ی همه‌ی آدمیان و طبقات اجتماعی است. [12] برک بر این حقیقت پافشاری دارد که صاحب‌منصبان کلیسایی و دولتی برای آنکه بتوانند اصول اخلاقی دین را به دیگران توصیه کنند، باید خود بیش از هر کس به آن اصول وفادار باشند. از این رو، اهمیت بنیادی آموزشگری دین در مردم‌داری، مهار نفس و پرورش میانه‌روی و فضیلت در ملت و حاکمان بروز و ظهور می‌یابد.

اهالی انگلستان، ... یعنی آدم‌های سرشناس و پیشرو انگلیس، که آموزه‌های‌شان ... صادقانه و صریح است، شرمسار می‌شوند از اینکه به‌ظاهر پیرو ... دینی باشند که به‌وسیله‌ی کارهای‌شان در جهت خوار شمردن آن دین گام بر می‌دارند؛ این شرمساری درست به‌مانند شرم از کاربست نیرنگی احمقانه و فریبکارانه است. اگر آنان به‌وسیله‌ی کردارشان (تنها زبانی که به‌ندرت دروغ می‌گوید) به‌نظر بیاید که اصل بزرگ حاکم بر جهان اخلاقی و طبیعی را به‌منزله‌ی اختراعی صرف جهت ننگ داشتن امر عوامانه در قلمرو اقتدار کلیسا [13] به‌شمار می‌آورند، درمی‌یابند که با چنین کرداری هدف خردمندان‌ای را که در نظر داشتند تباه کرده‌اند. ... آنان از حس دلسوزی شایسته و اندیشناک نسبت به تنگدستی‌های بسیار رقت‌انگیز بی‌بهره نیستند. ... آنان آگاهند که آموزش دینی برای‌شان نتیجه‌ی بیش‌تری دارد تا برای دیگران؛ به‌خاطر شدت وسوسه‌شدگی برای آنچه که عریان می‌کنند؛ به‌خاطر پیامدهای پراهمیتی که ملازم با خطاهای‌شان است؛ به‌خاطر واگیری نمونه‌ی بیماری‌شان؛ به‌خاطر بایستگی سر فرود آوردن گردن سرکش غرور و جاه‌طلبی‌شان به یوغ میانه‌روی و فضیلت؛ به‌خاطر درنگریستن به حماقت فربه و جهل آشکار درباره‌ی آنچه اشخاص مهم باید بدانند، آنچه در دادگاه‌ها، ذهن لشکریان و مجالس سنا به‌همان اندازه رواج دارد که در دستگاه ریسنده‌ی و کشتزار.» [14]

اهمیت پیوند کلیسا و نخبگان ۱.۴

برای آزادمنش ساختن کشیشان و ایجاد التزام دینی در بزرگ‌زادگان، پیوند نهادهای کلیسایی و نهادهای علمی از اهمیت فراوانی برخوردار است. برک در تبیین چند و چون این پیوند، بر ویژگی عاطفی، دوستانه و سازنده‌ی ارتباط کشیشان با پژوهشگران پافشاری می‌کند.

تربیت ما چنان شکل گرفته است که بر درستی این برداشت [15] گواهی دهد و آنرا پا برجا گرداند. [16] تربیت ما به شیوه‌ای است که در همه‌ی مراحل از نوباوگی تا سن مردی، یکسره در اختیار کشیشان است. حتی هنگامی که جوانان ما مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها را ترک می‌کنند، به پراهمیت‌ترین دوران زندگی وارد می‌شوند که به هم پیوند دادن آزمون و پژوهش را آغاز می‌کند، و هنگامی که با آن نظرگاه به کشورهای دیگر می‌روند، به جای خدمتکاران سالخورده ... سه چهارم از کسانی که همراه با والاتباران و بزرگ‌زادگان جوان ما به خارج می‌روند کشیشان هستند؛ نه به‌عنوان آموزگاران زاهدمنش، نه همچون دنباله‌روهای صرف؛ بلکه به‌عنوان دوستان و هم‌نشینان دارای یک منش جدی‌تر، و نه همچون نادر کسانی که اصیل‌زادگی خودشان. جوانان رابطه‌ای نزدیک را با آنان، همچون خویشاوندان، به پیوسته‌ترین نحو تا پایان زندگی حفظ می‌کنند. به‌وسیله‌ی این رابطه ما درمی‌یابیم که بزرگ‌زادگان‌مان را به کلیسا پایبند ساخته‌ایم و کلیسا را به‌وسیله‌ی نشست و برخاست با چهره‌های پیشگام کشور از بند [تعصب رهانده‌ایم.] [17]

جایگاه دین در طبیعت بشری و ساختار جامعه ۱.۵

ستیز دوران نو با مسیحیت نهادینه‌ی کلیسایی برای برک نشانه‌ی نگران‌کننده‌ای از سقوط تمدن اروپایی بود. از این رو، او به نقد مصادره‌ی دارایی کلیسایی توسط انقلابیان پرداخت و آنرا به‌عنوان گناهی ستمگرانه و آشوب‌انگیز ضد ثبات اقتصادی و اجتماعی محکوم کرد. افزون بر این، برک رویاروی فلسفه‌ی دین‌ستیزانه‌ی پیشوایان انقلاب فرانسه ایستاد؛ کسانی که نه تنها با کلیسای کاتولیک بلکه با هر دینی راه دشمنی را هموار کردند. او به دفاع از دین به‌مثابه‌ی بن‌مایه‌ی سازنده‌ی طبیعت و جامعه در برابر فیلسوفان روشنگری همت گماشت. [18] برک به‌روشنی دین را شالوده‌ی جامعه‌ی مدنی و خاستگاه سعادت اجتماع می‌داند. او آگاهانه در بیان خود گونه‌ای غیرت‌ورزی دینی را برای هم‌آوردی با دین‌ستیزی روشنگری به‌نمایش می‌گازارد. هر کاستی و کمبودی که در دین باشد، هیچگاه نباید برای رفع آنها دست به دامن الحاد شد. راز دوست را نباید پیش دشمن بُرد و مرزهای خودی را نباید دربرگیرنده‌ی غیرخودی‌ها دانست.

ما می‌دانیم، و نیکوتر آنکه، در دل احساس می‌کنیم که دین بنیان جامعه‌ی مدنی و سرچشمه‌ی همه‌ی نیکی‌ها و آسایش‌ها است. [19] ما در انگلستان تا به این اندازه اطمینان داریم که هیچ‌زنکار خرافه‌ای با پوچی انباشته در ذهن بشری که چه‌بسا بر روی آن در گذر سالیان پوست بسته است وجود ندارد، که نود و نه درصد از مردم انگلستان بی‌دینی را برتری نمی‌دهند. ما هرگز نباید چنان احمق باشیم که یک دشمن را به جوهر هیچ نظامی برای زدودن آشفتگی‌هایش، برآوردن کاستی‌هایش یا کامل‌کردن ساختارش، فرا بخوانیم. اگر اصول اعتقاد دینی [20] ما هرگز می‌بایست نیازمند شرح بیش‌تری باشد، ما نباید از الحاد

درخواست کنیم تا آنها را تبیین کند. ما نباید پرستشگاهمان را از آن آتش نامقدس روشنی بخشیم. چرا که آن پرستشگاه از روشنایی‌های دیگری فروغ می‌گیرد. آن پرستشگاه با عوَدهای دیگری خوشبو می‌شود تا با ماده‌ی آلوده‌کننده‌ای که توسط قاچاقچیان متافیزیک تقلبی به انگلستان وارد می‌شود. اگر دستگاه کلیسایی ما می‌بایست به یک بازنگری [21] نیاز داشته باشد، ما نمی‌بایست برای حسابرسی، وصول یا مصرف درآمدهای متبرک آن به طمع و آز، همگانی یا شخصی، روی آوریم. ما بدون آنکه نظام دینی یونانی، ارمنی یا ... نظام دینی رومی را به‌تندی مطرود بدانیم، مذهب پروتستان را بیش‌تر پسندیدیم؛ نه از آن رو که گمان کنیم این مذهب از آموزه‌های دین مسیحی کمتر درون خود دارد، بلکه چون، در داوری [ما، بیش‌تر دارد. ما نه به‌خاطر بی‌اعتنایی، بلکه از روی شور و غیرت پروتستان هستیم.]] [22]

برک به انسان به‌منزله‌ی حیوان دینی می‌نگرد و این نگرش را پایه‌ی نقد الحاد قرار می‌دهد؛ سرشت دینی بشر نشان می‌دهد که الحاد هم خلاف عقل است و هم ضد غریزه‌ی انسانی. ملت فرانسه در ضدیت با مسیحیت، بزرگ‌ترین مایه‌ی مباهات و آسایش خود و سرچشمه‌ی تمدن اروپا را دور انداختند. چرا که او باور دارد که آداب و تمدن اروپایی دیرزمانی مبتنی بر دو اصل اشرافیت و دین بوده است. برک هشدار می‌دهد که چندان نخواهد گذشت تا خرافاتی شرم‌آور جایگزین آموزه‌های مسیحی شود چرا که ذهن بشر نمی‌تواند این تهی‌بودگی و خلاء را تاب بیاورد. در برابر، مردم بریتانیا نخست و پیش از هر چیز به حفظ [نهادهای دیرین خود از راه اصلاح و بهبود آنها ایمان دارند.] [23]

بدان دلیل، پیش از آنکه ما از دستگاهمان وسیله‌های برآورد طبیعی و بشری را بگیریم و آنرا تسلیم ...» خواری کنیم، چنانکه شما کرده‌اید، و در انجام چنان کاری کیف‌هایی را که شما سزاوار تحمل آن هستید برای خود بخریم، آرزومندیم که چه‌بسا به‌جای آن راه دیگری بر ما عرضه شود. زان‌پس ما داوری خود را شکل خواهیم داد. بر اساس این اندیشه‌ها، به‌جای مخالفت کردن با دستگاه‌ها، چنانکه برخی کردند، یعنی کسانی که یک فلسفه و یک دین را از روی ستیزه‌جویی در برابر چنان نهادهایی علم کردند [24]، ما سخت به آنها پایبند ماندیم. ما مصمم هستیم به حفظ کردن کلیسای پابرجا، پادشاهی پابرجا، اشرافیت [پابرجا] [25] و مردم‌سالاری پابرجا، هر یک در مرتبه‌ای که هست و نه بیش‌تر.]] [26]

۲. دین و سیاست

۲.۱ ضرورت جدایی جایگاه دینی از جایگاه سیاسی

برک همانند روسو باور دارد که اقتدار مذهبی وسیله‌ی افزایش و تحکیم اقتدار حکومتی است. روسو تصریح می‌کند که سیاست و مذهب هدف مشترکی ندارند بلکه در پیدایش ملت‌ها، مذهب به‌عنوان ابزار سیاست عمل می‌کند. [27] اما نگرش برک به دین همچون روسو یکسره ابزارانگارانه نیست. او بر حفظ شأن و استقلال نهادهای دینی از حکومت به‌روشنی پافشاری می‌کند. برک در هنگامه‌ای که کشیش‌های انگلیسی در خطابه‌های پُر شور خود به پشتیبانی از انقلاب فرانسه می‌پرداختند، نسبت به زیان‌های درهم‌آمیزی وظایف کلیسا و دولت در ناکامی اهداف هر دو هشدار می‌دهد.

کمتر خطابه‌ی آتشی‌نی از منبر، مگر در روزگار مجمع شما در فرانسه یا در روزگار عهد و اتحاد ...»

مذهبی ما در انگلستان [28]، تا کنون با روح اعتدالی کمتر از این خطابه‌ی اولد جوری [ایراد شده توسط ریچارد پرایس] منتشر شده است. به هر روی، با فرض اینکه چیزی شبیه به میانه‌روی در این موعظه‌ی سیاسی قابل دیدن باشد؛ هنوز هم سیاست و منبر واژگانی هستند که هم‌نوايي [29] ناچیزی دارند. هیچ آوایی نمی‌بایست از کلیسا شنیده شود مگر سخن شفاف‌بخش نیکوکاری مسیحی. هدف آزادی‌های مدنی و حکومت میهنی (غیرنظامی) با چنین درهم‌ریختگی وظایف، همان‌قدر اندک برآورده می‌شود که هدف دین. کسانی که منش شایسته‌ی خود را رها کنند تا به چیزی تظاهر کنند که تعلق به آنان ندارد، عمدتاً هم درباره‌ی منشی که رها کردند و هم درباره‌ی منشی که وانمود کردند ناآگاه هستند. یکسره بیگانه با جهانی که شیفته‌ی دخالت بی‌جا در آن هستند و ناآزموده در همه‌ی امور آن، که با یک دنیا اعتمادبه‌نفس درباره‌ی آن داوری می‌کنند، آنان از سیاست هیچ ندارند مگر عواطفی که برمی‌انگیزند. بی‌گمان کلیسا [جایی است که در آن بایست روزی آتش‌بس برای بگومگوها و دشمنی‌ها پذیرفته شود.] [30]

نقش فراگیر و همه‌جانبه‌ی دین ۲.۲

برک بر لزوم حفظ شأن اشرافی دین در عین تهیدست‌نوازی تاکید می‌ورزد. از نظر او اگر «آموزگاران دین» به‌گونه‌ای نمایان شوند که امکان هم‌نشینی را با قانون‌گذاران و سیاست‌ورزان نداشته باشند، در برابر قدرتمندان کهنه‌کار و نیک‌بختان [31] نوکیسه نمی‌توانند هیچ نفوذی داشته باشند. پس اثرگذاری مردان دین در جامعه مستلزم پیوند تنگاتنگ آنان با مردان سیاست است. از دیدگاه او، «گرچه نمونه‌های قوی از نفس‌شکنی [32] بر ذهن ما با قدرت اثر می‌گذارد»، اما فقر خودخواسته [33] نیست و «آزادی و متانت و حتی والامنشی» تنها با بی‌نیازی به دست می‌آید. پس از این جهت، آن بی‌حُرمتی ملازم با همه‌ی فقرهای غیرکشیشی، فقر کلیسایی را نیز در برمی‌گیرد. [34] از این رو، باید به کلیسا در حفظ مالکیت و چگونگی هزینه‌ی درآمدهای آن آزادی داد، حتی اگر بخشی از این درآمدهای کلیسایی در راه نیکوکاری مسیحی هزینه نشود. درست به همین دلیل است که مردم بریتانیا به نیکویی مالکیت کلیسایی و درآمدهای کشیشان خوش‌بین هستند و از هم‌آمیزی اشرافیت و دین نه تنها دلزده نمی‌شوند که آن را با آغوش باز می‌پذیرند.

به این دلایل، در حالی که ما، با یک دل‌نگرانی پدران، نخست زندگی فقیر را تامین می‌کنیم، شأن دین ...» را (همچون چیزی که گویی از نشان دادن شرمسار بوده باشیم) به حد شهرهای ناشناخته و دهکده‌های روستایی پایین نیاورده‌ایم. نه! ما دین را می‌خواهیم تا چهره‌ی کلاه اسقفی‌اش را در دادگاه‌ها و پارلمان‌ها بزرگی بخشیم. ما دین را آمیخته با سراسر کل توده‌ی زندگی و درهم‌آمیخته با همه‌ی طبقات جامعه می‌خواهیم. مردم انگلستان به حاکمان متکبر جهان و سفسطه‌گران سخنگوی‌شان نشان می‌دهند که یک ملت آزاد، بلندنظر و آگاه، سروران [35] عالی‌رتبه‌ی کلیسای‌ش را ارج می‌نهد؛ که کلیسا از گستاخی ثروت و القاب آسیب نمی‌بیند، یا از هر گونه‌ی دیگری از خودنمایی پرنخوت تاثیر نمی‌پذیرد، تا به کسانی که همراه با تعظیم او را می‌نگرند با تحقیر نگاه کند؛ و به خود اجازه نمی‌دهد تا اشرافیت شخصی کسب‌شده [36] را نادیده بگیرد، اشرافیتی که آنان همیشه خیال داشتند مصداق آن باشند، و اغلب دستاورد ... دانش [37]، زهد و فضیلت است. آنان، بدون ناراحتی یا ... ناخشنودی، می‌توانند ببینند که یک سرأسقف [38] مقدم بر یک دوک قرار گیرد. ... این درست است که کل درآمد کلیسا همیشه به‌کار

گرفته نمی‌شود، و برای هر شلینگ در نیکوکاری هزینه نمی‌شود؛ و نه چه‌بسا می‌بایست چنین باشد. اما در کل، مبلغ قابل توجهی در راه نیکوکاری مسیحی به‌کار گرفته می‌شود. بهتر آن است که فضیلت و انسانیت را، حتی با به جان خریدن مقداری زیان نسبت به هدف، به‌وسیله‌ی بیش‌تر واگذار کردن امور به اراده‌ی آزاد، گرامی بداریم تا اینکه کوشش کنیم برای ساختن انسان‌هایی که ماشین و ابزار صرف برای یک نیکخواهی سیاسی [39] باشند. جهان در کل توسط آزادی بهبود می‌یابد. حتی فضیلت بدون آزادی [40] نمی‌تواند وجود داشته باشد.»

در راستای باور به نقش همه‌جانبه و گسترده‌ی دین در جامعه و سیاست، او پشتیبانی حکومت از دین رسمی را ضروری می‌بیند. چرا که برک دین را امری هم‌شأن قوانین، حقوق و آزادی‌ها می‌داند و در [41] زمره‌ی دارایی‌های موروثی و دیرین به‌شمار می‌آورد.

نقش دین در اصلاح و اقتدار حکومت ۲.۳

برک در روشنگری نسبت به اصول اصلاح سنت به اهمیت نقش دین و باورهای دینی در فلسفه‌ی روسو می‌پردازد. روسو فهمیده بود که برای جذب و برانگیختن عموم باید از **اسطوره‌های دینی** بهره بُرد. چرا که ظرفیت اندیشه‌های دین‌ستیزانه برای هر نوع اثرگذاری به پایان رسیده است. از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که در اندیشه‌ی برک، هر تغییری می‌بایست بر شالوده‌ی دلبستگی‌های دینی جامعه پایه‌گذاری شود. او در همین راستا، پیروان انقلابی روسو [42] را به‌خاطر ایمان الحادی‌شان به‌سخره می‌گیرد.

آقای هیوم [43] به من گفت که از خود روسو راز اصول ترکیبش را به‌دست آورد. آن زیرک... «فهمیده است که برای تحت تاثیر قرار دادن و علاقمند کردن عموم، می‌بایست امر شگفت‌آور پدید آید؛ که اساطیر کافرکیشان دیرزمانی است که اثرگذاری‌های خود را دیگر از دست داده است؛ آن غول‌ها، افسونگران، پریان و قهرمانان داستانی که به‌سرانجام رسید، سهم زودباوری وابسته به روزگار خویش را به ته رسانده‌اند؛ تا اینکه اکنون هیچ چیز برای نویسنده باقی نمانده است مگر آن نوع از امر شگفت‌آور که همانا امر شگفت‌آور در زندگی، شیوه‌ها، منش‌ها و در موقعیت‌های استثنایی است که چه‌بسا هنوز بتواند پدید آورده شود و با یک چنان تاثیر بزرگی که هرگز بتوان یافت، گرچه در راه دیگری، موجب افزایش یافتن تکانه‌های نو و ناخواسته در سیاست و اصول اخلاقی می‌شود. من باور دارم، که چنانچه روسو زنده می‌بود، و در یکی از میان‌پرده‌های درخشان‌ش حضور داشت، از دیوانگی عملی دانشوران‌ش یکه می‌خورد؛ یعنی کسانی که در پارادکس‌های‌شان تقلیدگران برده‌وار هستند و حتی در ناباوری‌شان [ایمانی مطلق را می‌توان یافت.» [44]

نزد برک «قانون» واقعیت و پدیده‌ای است مربوط و مختص به دولت؛ قانون ویژگی دولت است و دولت قانون‌بنیاد است. برای او دستورهای دینی چیزی نیستند که بتوان آنها را «قانون» نامید بلکه با وجود اهمیت بنیادی‌شان بیش‌تر «پند» و «حکمت» به‌شمار می‌آیند و درست از همین جهت برای پالودن سیاست و ملتزم‌ساختن حاکمان و ملت به «قانون» می‌توانند تاثیرگذار باشند و این یگانه کارکرد مهم دین است. [45] در همین راستا، او به نقش تعیین‌کننده‌ی **نهادهای رهبانی** در قدرت بخشیدن به فضیلت سیاسی اشاره می‌کند.

در نهادهای رهبانی [46]، از دید من، قدرت بزرگی برای مکانیسم نیکخواهی سیاستمداران یافت ... می‌شد. آنجا درآمدهایی با یک جهت عمومی وجود داشت؛ آنجا انسان‌هایی بودند بدون هیچ چیز مگر پیوندها و اصول همگانی که یکسره برای اهداف مردمی در نظر گرفته شده بودند و خود را وقف آن کرده بودند؛ انسان‌هایی بدون امکان تبدیل کردن دارایی جماعت [47] به ثروت شخصی؛ انسان‌هایی که منافع شخصی را رد کردند، کسانی که طمعکاری‌شان نه برای خودشان بلکه به‌خاطر یک جماعت بود؛ انسان‌هایی که نزدشان فرمان‌برداری بی‌چون‌وچرا در جایگاه آزادی می‌نشیند. بیهوده خواهد بود که فردی به‌دنبال امکان انجام دادن چنان کارهایی باشد که مایل به انجام آنها است. باها آن‌سان که بخواهند می‌وزند. نهادهای رهبانی فرآورده‌ی شور و شوق دینی [48] و ابزارهای حکمت هستند. اما سازمان‌ها [49] بخش‌های طبیعت یا بخت هستند و حکمت نمی‌تواند آنها را پدید آورد؛ به‌هر روی چنان [حکمتی] [50] سربلند است. [51]

در همین زمینه، انحلال نهادهای رهبانی توسط انقلابیان فرانسه، مصادره‌ی اموال کلیسا و وابسته کردن کشیشان به قدرت نو می‌تواند در جهت از بین بردن آگاهانه و عامدانه‌ی مکانیسم‌های بیرونی برای اصلاح و سنجش قدرت ارزیابی شود. آنان روحانیون را مقهور ساختند تا «در دفاع از کلیسای جدید دولتی» سوگند یاد کنند و سرسپرده‌ی آن باشند. [52] برک به آنان اعتراض می‌کند که در راه به‌کارگیری شهروندان جامعه برای تحقق اهداف رژیم انقلابی، راهبان را به جیره‌خواران تبدیل کرده‌اند. [53] او به ولنگاری و بی‌دینی انقلابیان خرده می‌گیرد و باور دارد در حالی که دیگر ملت‌ها «بنای یک حکومت نو یا اصلاح یک حکومت کهنه» را به‌گونه‌ای خردمندانه با بنیاد نهادن آن بر دین یا از راه به اجرا در آوردن برخی شعائر آغاز کردند، فرانسوی‌ها در جریان انقلاب رفتاری وارونه داشتند و فضیلت‌های خود را به تباهی کشاندند. در نگرش برک، نابود کردن نهادهای دینی و از بین بردن اقتدار پادشاهی، فرجامی جز [انحراف و الحاد ندارد]. [54]

نقش نهاد کلیسا در پیشرفت دنیای نو ۲.۴

برک باور دارد که دیرینگی و اصلاح‌پذیری کلیسا، پایه‌ریزی استوار اما گشوده‌ی نهادهای کلیسایی و به‌فرجام نگهداشت دانش نیاکان، نقش انکارناپذیر و موثری در پیشرفت تمدن اروپا و بالیدن جهان مدرن داشته است.

ما چنان درباره‌ی سبک‌ها و رسم‌های نهاد کهن کلیسایی سرسخت هستیم، که از سده‌ی چهاردهم و پانزدهم تا کنون دگرگشت [55] بسیار اندکی در آنها پدید آمده است: در این مورد مشخص و در همه‌ی دیگر موارد، با وفادار بودن به اندرز کهن ماندگارمان هرگز از جهان باستان [56] به‌کلی و بی‌درنگ جدا نشدیم. ما این نهادهای دیرینه را، در کل، برای اخلاقیات و انضباط مطلوب یافتیم و فهمیدیم که آنها بدون دگرگون کردن پایه، پذیرای اصلاح بودند. ما درک کردیم که آن نهادهای کهن برای دریافتن و بهبود پیدا کردن توانا بودند و فراتر از همه‌ی نگاهداشتن‌ها، آنچه می‌بایست آن نهادها را به‌مثابه‌ی نظام مشیت‌الاهی پدید آورد همانا دست‌یابی‌ها به علم و ادبیات است. و با اینهمه، با این تربیت گوتیک و راهبانه ... ما می‌توانیم، همچون هر ملت دیگری در اروپا، به ادعایمان در مورد همه‌ی پیشرفت‌ها در علم، هنرها و

ادبیات، که دنیای مدرن را روشنی بخشیده و آنرا آراسته است، سهمی فراوان [57] و آغازین [58] بیفزاییم: ما چنین می‌اندیشیم که یک سبب اصلی این پیشرفت آن بود که میراث دانشی را که نیاکانمان [برای ما به‌جا گذاشتند، خوار نشمریم. «59]

برک در این فراز به یک معنا از «علم مقدس کلیسایی» و اهمیت آن در بالندگی اروپا طی سده‌های میانه، رنسانس و سپس دوران نو سخن به میان می‌آورد. در همین زمینه، جستار در مفهوم «علم مقدس» میان سنت‌گرایان و محافظه‌کاران می‌تواند به‌عنوان یکی از زمینه‌های بایسته‌ی پژوهشی مورد توجه قرار گیرد. [60]

کلیسا و دولت ۲.۵

هماغوشی بنیادی دولت و کلیسا ۲.۵.۱

در اندیشه‌ی برک یک «دستگاه دینی ملی» نه تنها قانونی است بلکه پشتوانه‌ی قانونیت دیگر دستگاه‌های حکومت است. اصول حکمرانی بدون نهاد کلیسا قانونی نیست. برک کلیسا را به‌مثابه‌ی بنیان کل قانون اساسی و در پیوند ناگسستنی با اجزاء آن می‌انگارد، آن‌سان که در ذهن مردمان بریتانیا تصور هر یک از دولت یا کلیسا به‌ضرورت همراه با تصور دیگری است. این اتحاد، میراث نظم اجتماعی سنتی سده‌های میانه در اروپا است و برک به‌نحوی مومنانه کوشش دارد تا در برابر روند جدایی‌سازی دولت از کلیسا در عصر روشنگری ایستادگی کند.

من به شما اطمینان می‌دهم که گفتن چیزی عجیب [61] را قصد نکرده‌ام. من باورهایی را به شما» ارزانی داشتم که از روزگاران بسیار کهن تا این زمان، با تاییدی پیوسته و فراگیر، در میان ما پذیرفته شده است ... بر پایه‌ی یک چنین اصولی است که بیشینگان مردم انگلستان، دور از آنکه بپندارند یک دستگاه دینی ملی غیرقانونی است، به‌دشواری گمان می‌کنند که آن اصول بدون یک چنین دستگاهی به‌هیچ رو قانونی باشد. شما در فرانسه یکسره بر خطا هستید، اگر ... ما را باور نکنید؛ هنگامی که این مردم به‌نحو احمقانه و توجیه‌ناپذیری به‌سود آن دستگاه رفتار کرده‌اند، (چنانکه در برخی نمونه‌ها به‌یقین چنین کرده‌اند) تو در خطاهای فراوان‌شان دست‌کم شور و غیرت‌شان را نسبت به آن دستگاه درمی‌یابی. این اصل، همه‌ی نظام حکومتی‌شان را فرا می‌گیرد. آنان دستگاه کلیسای‌شان را نه به‌عنوان امری درخور دولت‌شان که ذاتی آن می‌انگارند؛ نه همچون چیزی ناهمگون و جدایی‌پذیر؛ چیزی که برای همسازگردانی [62] افزوده شده است؛ یعنی آنچه که آنان، بر طبق اندیشه‌ی ناپایداری‌شان از مصلحت، نگه می‌دارند یا رها می‌کنند. بلکه آنان دستگاه کلیسا را به‌عنوان شالوده‌ی کل قانون اساسی‌شان به‌شمار می‌آورند که با آن، و با هر بخش از آن، اتحادی ناگسستنی دارد. کلیسا و دولت در باور آنان مفاهیم جدایی‌ناپذیرند و به‌دشواری می‌توان بدون اشاره کردن به دیگری هرگز یکی از آنان را مورد اشاره قرار داد. «[63]

از این رو، پیوند ملی میان دولت و کلیسا دارای اهمیتی سرنوشت‌ساز است. جایگاه هر یک از این دو باید مشخص باشد و هر کدام باید در محدوده‌ی خود خدمت کنند. سلطه‌ی هر یک بر دیگری فرجامی جز

فروپاشی هر دو ندارد و این ویرانی دوچندان پیامدهای بس ناگواری برای ملت به دنبال خواهد داشت. برک بر انقلابیان انگلستان خرده می‌گیرد که با خاطری آسوده حاضرند این بلاها را بر سر مردمان خود آوار کنند.

اینان [نمایندگان تندروی مجلس عوام] یا چیزی را می‌بایست ویران کنند، یا وجودشان از دید خودشان» بدون هدف به نظر می‌رسد. یک گروه موافق نبود کردن قدرت دولتی توسط قدرت کلیسایی است؛ گروه دیگر موافق با ویران کردن قدرت کلیسایی توسط قدرت دولتی. آنان آگاهند که به انجام رساندن فروپاشی دوچندان کلیسا و دولت، ممکن است بدترین عواقب را برای ملت پیش آورد؛ اما چنان با نظریه‌هایشان هیجان زده اند، که هرگز نمی‌توانند چیزی بیش از کنایه‌هایی مبنی بر این تحویل دهند که این فروپاشی، با همه‌ی آسیب‌هایی که بی‌تردید ... به همراه دارد و از دید آنان یکسره محقق می‌نمایند، برای آنان ناپذیرفتنی یا از آرزوهایشان چندان دور نخواهد بود. شخصی از میان آنان با اقتدار فراوان، و بی‌تردید دارای استعداد عالی، در حالی که از هم‌پیمانی فرضی میان کلیسا و دولت سخن می‌گوید، چنین بر زبان می‌آورد، «چه‌بسا ما باید چشم به راه سرنگون شدن قدرت‌های دولتی باشیم پیش از آنکه این ساختگی‌ترین هم‌پیمانی شکسته شود. بی‌تردید آن زمان مصیبت‌بار خواهد بود. اما کدامین آشوب در دنیای سیاست می‌بایست مایه‌ی سوگ باشد اگر با چنان اثر هوس‌انگیزی همراه بوده باشد؟» [64] شما با چشمانی خیره می‌بینید که این آقایان آماده‌ی تماشا کردن بزرگ‌ترین مصیبت‌هایی هستند که می‌تواند به [سر کشورشان بیاید.] [65]

۲.۵.۲ ضرورت ناوابستگی مالی کلیسا

زیان‌های کشیشان وابسته به حکومت برای آزادی و آرامش عمومی هراس‌آور است. از نظر برک استقلال مالی کلیسا از دولت هم ضرورت دینی دارد و هم ضرورت قانونی. انگیزه‌های مسیحی و مشروطه‌خواه مردمان بریتانیا مانع می‌شود که کشیشان کلیسایی به کارمندان دولتی بدل شوند.

این به‌خاطر دلبستگی ما به دستگاه کلیسایی است که ملت انگلیس نمی‌پندارند که خردمندانه است» واگذار کردن آن منفعت کل، بزرگ و بنیادی به خدمات عمومی کشوری و لشکری؛ خدماتی که آنان به هیچ‌بخش از آن اعتماد ندارند و در واقع سپردن آن منفعت به مایه‌گذاری [66] بی‌ثبات و ناپایدار افراد است. آنان فراتر می‌روند. آنان بی‌تردید آسیب ندیده‌اند و آسیب نخواهند دید، از اینکه دارای ثابت کلیسا به مقرری تبدیل شود، تا به خزانه وابسته شود و به‌سبب تنگناهای مالی به تعویق بیفتد، دریغ داشته شود یا چه‌بسا نابود گردد؛ تنگناهایی که گاهی دستاویز برای اهداف سیاستمداران قرار می‌گیرد و در واقع اغلب به‌وسیله‌ی گزافکاری، بی‌مبالاتی و آزمندی سیاستمداران به‌بار آورده می‌شود. با اینهمه، مردم انگلستان درمی‌یابند که برای رویارویی با هر طرحی که کشیشان مستقل را به جیره‌خواران کلیسایی دولت بدل کند، همانند انگیزه‌های دینی، انگیزه‌های قانون‌بنیاد [67] دارند. آنان بر سر آزادی خویش از رخنه‌گری [68] یک کشیش وابسته به سلطنت، می‌لرزند؛ آنان بر سر آرامش عمومی از آشوب‌های یک کشیش جدایی‌انداز [69]، اگر آن آشوب برای وابسته شدن به هر چیزی جز سلطنت پدید آورده شده [باشد، می‌لرزند. بنابراین، آنان کلیسای خود را، همچون پادشاه و بزرگ‌زادگان، ناوابسته آفریدند.] [70]

در کل، برک از مالکیت مستقل کلیسایی در عین نظارت پادشاه پشتیبانی می‌کند. او تاکید می‌کند که از زمانی که نظام پادشاهی بریتانیا، دارایی‌های کلیسا را به‌مثابه‌ی مالکیت پایه‌ریزی کرد، همواره از بیش و کم آن و خیانت‌هایی که ضد این مالکیت انجام می‌گرفت، آگاه بوده است. او اطمینان می‌دهد در حالی که برترین قدرت در نظام سیاسی بر مالکیت کلیسایی و همه‌ی دیگر انواع مالکیت‌ها، به‌منظور جلوگیری از سوء استفاده، نظارت [71] کامل و بی‌چون‌وچرا دارد، هیچ شرارتی نمی‌تواند از مقدار چه‌بسا فراوان دارایی و تملک کلیسا یا هر نهاد و شخص دیگری برخیزد. پس «هرگاه مالکیت کلیسایی به‌نحو چشمگیری منحرف شود»، قدرت عالی «راهی موافق با مقتضیات نهاد آن پیش پای‌ش می‌گذارد.» [72] از این رو، ضرورت دارد تا دارایی کلیسا همچون مالکیت خصوصی انگاشته شود و از چنگ‌اندازی دولت در امان باشد.

در نتیجه‌ی نگرش یکپارچه درباره‌ی دین و سیاست مشروطه، در نتیجه‌ی عقیده‌ی آنان درباره‌ی «وظیفه‌ی اطمینان یافتن از فراهم‌آوری زمینه برای آرام‌بخشیدن به ناتوان و آگاهانند نادان، آنان دارایی کلیسا را یکپارچه کردند و آنرا با پیشینه‌ی *دارایی خصوصی برابر گرفتند*، یعنی پیشینه‌ی آنچه که دولت، چه به‌لحاظ حق کاربُرد و چه به‌لحاظ حق مالکیت، صاحب آن نیست بلکه تنها نگهبان و سامان‌بخش است. آنان مقرر کردند تا فراهم‌آوری این دستگاه کلیسا همان قدر پایدار باشد که زمین برای آنچه روی آن [ایستاده است.» [73]

جنبش‌های دینی و حکومت ۲.۶

برک به جنبش‌های دینی مخالف بسیار بدبین بود. او که آرزومند گونه‌ای وحدت دینی رسمی و ملی بود، چندگونگی و فراوانی گرایش‌های دینی در جامعه را نشانه‌ی واگرایی اجتماعی و مروّجان این اندیشه‌ها را تهدیدی جدی برای جامعه و حکومت می‌دانست. جنبش‌های دینی رقیب برای **کلیسای رسمی**، به‌عنوان یکی از پایه‌های پشتیبان قدرت، زمینه‌ساز بی‌ثباتی سیاسی خواهند بود.

این سبک منبر، که پس از وقفه‌ای طولانی از نو زنده شد، از نظر من ژست تازگی داشت و تازگی‌ای نه کاملاً بدون خطر. من این خطر را به‌طور مساوی به همه‌ی بخش‌های گفتار بار نمی‌کنم. ... اگر پویندگان [74] برجسته برای برآورده کردن پندارهای زهدفروشانه‌ی‌شان در کالای اصلی دیرین کلیسای ملی ... هیچ نیابند، دکتر پرایس به آنان اندرز می‌دهد تا بر اساس مخالفت با کلیسای انگلستان پیشرفت کنند و هر یک از آنان نیایشگاه جداگانه‌ای بنا بر اصول مختص به خودشان برپا کنند. [75] این امر تا اندازه‌ای چشمگیر است که این روحانی محترم برای برافراشتن کلیساهای نو می‌بایست اینچنین کوشا و صمیمی باشد اما هم‌هنگام در مورد آموزه‌هایی که ممکن است در آنها یاد داده شود اینچنین کاملاً بی‌تفاوت باشد. اشتیاق او برخاسته از شخصیتی کنج‌کاو است. این امر نه به‌خاطر ترویج نظرات خودش بلکه برای ترویج هر نظریه‌ای است. این امر نه به‌خاطر اشاعه‌ی حقیقت بلکه برای گسترش تناقض است.» [76]

او در راستای پشتیبانی سیاسی از دین تاریخی و رسمی به نقد گران‌سازی گرده‌ی دین و عقلانی‌سازی آن در گرایش‌های دینی مخالف می‌پردازد. برک این اندیشه‌ها را چیزی بیش از یک سرگرمی تازه برای

جامعه‌ی خسته از خوشی‌های روزمره نمی‌داند و اینچنین آنها را خوار می‌شمارد.

بگذار آموزگاران برجسته تنها مخالف باشند، دیگر مهم نیست از سوی چه کسی یا برای چه چیزی. این موضوع مهم وقتی که پابرجا شد، به خاطر پذیرفته شدن اینکه دین‌شان عقلانی و دلیرانه خواهد بود، اختیار می‌شود. من تردید دارم که دین [توانایی داشته باشد تا] همه‌ی مزایایی را که روحانی حسابگر از این «گروه بزرگ واعظ‌های برجسته» شمارش می‌کند، برداشت کند. بی‌تردید دنباله‌ی ارزشمندی از آدم‌های فاقد هرگونه مشخصه‌ای در مجموعه‌ی وسیع طبقه‌ها، نوع‌ها و جنس‌های شناخته شده وجود خواهد داشت که در زمان کنونی مجموعه‌ی گیاه‌های خشک گیاه‌دان مخالفت [77] را زیبا می‌کند. بی‌تردید خطابه‌ای از یک دوک برجسته، مارکی [78] نامور، ارل [79] والامنش یا یک بارون بی‌پروا، سرگرمی‌های این شهر را که ... هر روزه با گردش یکنواخت خوشگذرانی‌های ملال‌آورش می‌آغازد، [خواهد افزود و تنوع خواهد بخشید. «80]

به فرجام، برک عملکرد کشیشان رواج‌دهنده‌ی اصول هم‌ترازگر و مردم‌سالار را ویرانگر می‌داند و باور دارد که آنان شایستگی راستین را برای برآوردن چشمداشت‌های جامعه از خود ندارند. منبرهای آنان رواج‌دهنده‌ی آموزه‌های ساختارشکن است. او شیوع یافتن گرایش‌های دینی مخالف را از منظر امنیت و ثبات ملی زیان‌بار و نادرست می‌داند.

من فقط باید تصریح کنم که این کشیش‌های معمولی [81] نوین با رداها و سربندها می‌بایست نوعی از «چهارچوب‌ها را در اصول هم‌ترازگر و دموکراتیک که از منبر اسم و رسم‌دار آنان انتظار می‌رود، حفظ کنند. من به جرات می‌توانم بگویم که انجیل‌پراکنان امروزی، انتظاراتی را که از آنان تصور می‌شد برنیاوردند. آنان، هم در معنای حقیقی کلمه و هم به صورت استعاری، نه کشیش‌های مجادله‌گر خواهند شد و نه علاقمند تا که جماعت‌های خودشان را آموزش دهند که آنان چه‌بسا روزی، همان‌گونه که در ایام مقدس پیشین چنین بود، آموزه‌های‌شان را برای هنگ سواره‌نظام ... تبلیغ کنند. چنین تمهیداتی، هرچند همسو با آرمان آزادی قهری، مدنی و دینی باشد، اما چه‌بسا به یک اندازه منجر به آرامش ملی نشود. من امیدوارم این محدودیت‌های اندک، دوره‌های طولانی نارواداری و کاربرد خشونت بسیار از راه [خودکامگی نباشد. «82]

۲.۷ ضرورت تقدس‌بخشیدن به حکومت

۲.۷.۱ انسان‌سازی و تعالی حاکمان

برک دستگاه کلیسا را اساس باورهای مردم انگلستان می‌داند که سبب می‌شود تا کردار افراد با فهم دیرین و پیوسته‌ی انسانی هم‌آهنگ باشد؛ فهمی که ساخت سلطنت را پدید می‌آورد و تقدس آن و همه‌ی مرتبه‌های حکمرانی را حفظ می‌کند. چرا که ساحت حکومت همچون «پرستشگاه مقدس» باید از هر آلودگی پاک باشد. برک باور دارد که حاکمان در جایگاه خداوند نشستند و قدسیت‌بخشیدن به آنان سبب می‌شود تا بینش ژرف و امید جاودانه پیدا کنند و به جای شیفتگی به امور گذرا و بی‌ارزش، طبیعت پایدار و شکوه موروثی را سرمشق خود قرار دهند.

اجازه می‌خواهم که از دستگاه کلیسای مان سخن بگویم، که نخستین پیش‌داوری‌های ما است، نه...» یک پیش‌داوری تهی از خرد، بلکه دربرگیرنده‌ی حکمت ژرف و گسترده... دستگاه کلیسا اول، آخر و میانه در باورهای ما است. زیرا، با بنیاد نهادن باورها بر آن نظام دینی، که ما اکنون چنین نظامی را دارا هستیم، عمل کردن بر اساس فهم کهن پذیرفته‌شده و به‌نحو یکپارچه استمرار یافته‌ی نوع بشر [83] را دنبال می‌کنیم. آن فهم نه تنها، همچون یک معمار دانا، بافت شاهانه‌ی حکومت را پدید آورده است، بلکه همچون یک مالک آینده‌نگر، ساختار را از تقدس‌شکنی و تباهی حفظ می‌کند، همان‌گونه که پرستشگاهی مقدس از همه‌ی ناپاکی‌های فریبکاری، خشونت و بیداد و خودکامگی پالوده می‌شود، آن نیز عمیقاً و برای همیشه نظام حکومتی و همه‌ی آن مقامات به‌عهده گرفته شده در آنرا تقدس می‌بخشد. این تقدیس انجام می‌گیرد، تا همه‌ی آنانکه در حکومت بشر فرمان می‌رانند، حکومتی که در آن در جایگاه خود شخص خدا می‌ایستند، می‌بایست برداشت‌های عالی و شایسته‌ای از کارکرد و هدف خودشان داشته باشند؛ که امیدشان می‌بایست سرشار از جاودانگی باشد؛ که آنان نمی‌بایست به جیفه‌ی بی‌ارزش زمان بنگرند، و نه به ستایش زودگذر و ناپایدار از امر شرم‌آور، بلکه می‌بایست به وجودی استوار و پایدار، در پاره‌ی پایدار طبیعت‌شان، و به آوازه و شکوهی پایدار، در الگوهایی که به‌عنوان میراثی گرانبها برای جهان به‌جا گذاشتند، بنگرند.» [84]

پس فرهیختن و متعالی‌ساختن حاکمان یگانه کارکرد دین و نهادهای کلیسایی است. نزد برک، هر نهاد اجتماعی و سیاسی برای ساختن و پرورش دادن انسان پدید آمده است. او به‌دنبال انسان کامل است. از این رو، اگر یک فرد بخواهد بر دیگر آدمیان حکومت کند، می‌بایست فرزانه‌ترین و کامل‌ترین باشد.

چنین اصول والایی می‌بایست درون افرادی دارای جایگاه‌های عالی دمیده شود؛ و دستگاه‌های دینی «فراهم آمده است تا پیوسته آنان را نیرو و جان تازه بخشد. هر نوع نهاد اخلاقی، هر نوع نهاد مدنی، هر نوع نهاد سیاسی، با یاری رساندن به پیوندهای عقلی و طبیعی‌ای که فهم و عواطف انسانی را به امر قدسی مرتبط می‌کند، چیزی بیش از امر ضروری به‌منظور بر پا کردن آن ساخت شگفت‌انگیز نیست، یعنی انسان؛ که امتیاز ویژه‌ی او آن است که به میزان چشمگیری آفریده‌ای خاص خود باشد و کسی که، هنگامی که آفریده شد چنانکه می‌بایست آفریده شود، مقدر شد که جایگاهش در خلقت هیچ ناچیز به‌شمار نیاید. اما هرگاه انسانی بر فراز دیگر افراد قرار داده می‌شود، به‌عنوان سرشت عالی‌تری که [می‌بایست ریاست کند ... باید تا جای ممکن به همان اندازه به کمال خودش نزدیک باشد.» [85]

دولت به‌مثابه‌ی تجلی اراده‌ی الهی در تعالی جامعه‌ی مدنی و تکامل انسان نقش مهمی دارد. شهروندان قلمرو پادشاهی هرگز یک قدرت قانونی را زیر سوال نمی‌برند چرا که می‌دانند «تقدیر الهی‌شان حکم کرده است» تا به‌نحوی بایسته به دولت اعتماد داشته باشند و به‌خاطر این اعتماددورزی به‌هیچ وجه شرمسار نیستند. آنان با ایمان به دولت، در هم‌آهنگی با «نظم جهان» حرکت می‌کنند. باور به دولت به‌مثابه‌ی «خواست خداوندی» ریشه در طبیعت بشری دارد. بدون اتحاد الهی آدمیان در قالب دولت، هیچ انسانی نمی‌تواند به کمال طبیعی خود دست یابد، چرا که تکامل فرد انسانی تنها در جامعه‌ی مدنی تحقق‌پذیر است که خود همپیوند با دولت است.

این پندارها [86]، آقای عزیز، ذهنیت‌های کم‌ترین دانشوران و بخش ژرف‌اندیش این پادشاهی نیستند، نبودند، من گمان می‌کنم، دیرگاهی نخواهند بود. ... آنان همگی این حقیقت بزرگ دیرینه را می‌دانند یا

درک می‌کنند: «نزد آن خدای برین که کیهان را فرمان‌روایی می‌کند هیچ چیز (یا دست‌کم هیچ چیزی که در زمین رخ دهد) خوشایندتر از آن گروه‌ها و جماعت‌هایی از مردمان نیست که بر اساس عدالتی که دولت نامیده می‌شود، با همدیگر پیوند یافته‌اند.» [87] آنان این باور بنیادی عقل و قلب را، نه از نام بزرگ سیسرو که بی‌درنگ با خود دارد، نه از نام بزرگ‌تر رُم که از آنجا آمده است، بلکه از جایی که به‌تنهایی می‌تواند اعتبار راستین و تایید برای هر عقیده‌ی دانشورانه باشد، یعنی از سرشت همگانی و بستگی مشترک انسان‌ها گرفته‌اند. آنان باورانده شدند که همه‌ی کارها می‌بایست همراه با رهنمون [88] و ارجاع دادن همگی به نقطه‌ی رهنمون که باید به آن برگردانده شود انجام گیرد. آنان گمان کردند که نه تنها به‌عنوان افراد در آمانگاه [89] قلب، یا همچون گرد هم آمده‌ها در توانمندی شخصی، بلکه همچنین در منش جمعی‌شان [90] به‌منظور به‌جا آوردن بزرگداشت‌های ملی‌شان برای بنیان‌گذار، تاسیس‌گر و نگهبان [جامعه‌ی مدنی، خودشان ملزم هستند تا خاطره‌ی وضع و تبار والای‌شان را زنده کنند...].» [91]

در اندیشه‌ی برک، خدا نیک‌نهادی را یاریگر سرشت انسانی قرار داده است و از همین رو، دولت را اراده کرده است و پیوند دولت را با الوهیت پسندیده است. در این معنا، دولت یکی از مظاهر آفرینش الاهی و شایسته‌ی پرستش و ستایش است.

آنان دریافتند که او یعنی کسی که به طبیعت ما چنین ارزانی داشت تا به‌وسیله‌ی فضیلت‌مان کامل شود، وسایل ضروری کمال طبیعت انسانی را نیز برای ما اراده کرد. پس او دولت را خواست. او پیوند دولت را با سرچشمه و سرنمون [92] اصیل همه‌ی کمالات اراده کرد. ... اراده‌ای که قانون قوانین است، و پادشاه پادشاهان است، ... این وفاداری و بزرگداشت جمعی، ... این به رسمیت شناختن ملک اربابی بزرگ توسط ما، ... این قربانی خود دولت به‌عنوان پیشکش ارزشمند برای قربانگاه رفیع پرستش جهانی، می‌بایست به‌مثابه‌ی امری سراسر همگانی به‌جا آورده شود، کُنش‌های مذهبی در بناها، موسیقی، آذین‌بندی، گفتار، در والامَنشی افراد، بر طبق رسوم نوع بشر، که از راه طبیعت‌شان آموخته شده است انجام می‌شود؛ چنین است [این وفاداری و بزرگداشت جمعی] همراه با شکوه فروتنانه و دولت بی‌تظاهر، [با پادشاهی مهربان و حشمت خردمندانه.]» [93]

به‌فرجام، دولت به‌مثابه‌ی عطیه‌ای الاهی، یک «زینت عمومی» و یک «آرام‌یافتگی» [94] همگانی است که «امید مردمی» را زنده نگه می‌دارد. در چنین شرایطی توانگران جامعه در هر لحظه «انسان دون‌پایه و نگون‌بخت» را نسبت به فرودستی خودش آگاه می‌کنند. هزینه‌ی ثروت عمومی در راه تشکیل دولت و قدسیت یافتن آن همگی به‌سود تهیدستان است. چرا که هدف آن، تعالی همه‌ی افراد جامعه و از جمله برکشیدن طبیعت «انسان دارای زندگی محقر» است. اما پس از آنکه تهیدست بر اساس طبیعت خود برابر نشانده شود و بر اساس فضیلت خود چه‌بسا برتری یابد، دولت تقدس‌یافته همچنین او را نسبت به وضعیتی اندیشناک و دلنگران نگه می‌دارد که «موهبت‌های توانگری» را پایان می‌بخشد. بدین‌سان، [ثروتمند و بی‌نوا به یکسان «ارزش و بزرگی» خود را در دولت مقدس می‌یابند.] [95]

۲.۷.۲ وفاداری همگانی به حاکم

دفاع برک از تقدس بخشیدن به حکومت در واقع جز این نبود که قوانین مدنی را هم‌سرشت قوانین طبیعی قرار دهد. روسو به‌درستی می‌گوید که سرسپاری جوامع کهن به قوانین همانا یگانه هدف از تقدس‌بخشیدن

به حکومت توسط پیشینیان بود. پس قانون‌گذاران تصمیم‌های خود را از زبان «فناناپذیران» اعلام می‌کردند تا از قدرت آسمان‌ها برای تدبیر جامعه بهره‌گیرند. [96] به‌همین ترتیب، برک می‌خواست بنیان وضعیت اجتماعی را همچون وضعیت طبیعی بر تقدس آسمانی قرار دهد و خالق طبیعت را همان خالق رژیم مشروطه بشناساند. پافشاری پیوسته‌ی برک بر گوهر یکسان طبیعت و حکومت به همین امر باز می‌گردد. به زبان روسو، او اقتدار آسمانی را سرمنشاء اقتدار زمینی قرار می‌دهد و دومی را بر شالوده‌ی اولی بنیاد می‌نهد. در چرایی در پیش گرفتن چنین رهیافتی نیز دلیل روسو و برک یکسان است؛ لزوم وفادار ساختن آدمیان به قانون بشری با یاری جُستن از آسمان. از این رو، اهمیت بنیادین قدسیت‌یافتن حکومت در توجیه وفاداری همگان به حاکمان است. چرا که پادشاهان همواره در معرض جنایت از سوی نزدیکان، معتمدان یا شورشیان هستند؛ چنانکه به پادشاه فرانسه توسط سربازان خودش با وعده‌ی افزایش دستمزد خیانت شد.

همچنین تقدس بخشیدن به حکومت، به‌وسیله‌ی یک دستگاه دینی حکومتی، برای آنکه با هیبتی گوارا بر شهروندان آزاد اثرگذار باشد ضروری است؛ چرا که آنان برای تضمین آزادی‌های‌شان باید از سهم مشخصی از قدرت برخوردار شوند. بنابراین، نزد آنان یک دین همپیوند با دولت و با وظیفه‌ی آنان در برابر دولت، حتی ضروری‌تر از چنان جوامعی می‌شود که مردم در چهارچوب فرمان‌برداری‌شان به ذهنیت‌های شخصی و ساماندهی امور خانوادگی خودشان محدود می‌شوند. همه‌ی افرادی که سهمی از قدرت را دارا هستند می‌بایست به‌قوت و شدت تحت تاثیر اندیشه‌ای قرار داشته باشند که با اطمینان بر اساس آن عمل می‌کنند؛ و اینکه آنان به‌خاطر کردارهای‌شان با چنان اطمینانی به یک سرور، آفریننده یا بنیان‌گذار بزرگ جامعه پاسخگو باشند. این اصل می‌بایست حتی با قوت بیش‌تری بر اذهان کسانی که [حاکمیت اشتراکی] [97] تشکیل دادند تاثیرگذار باشد تا بر اذهان آنانکه شهریاران تنها دارند.» [98]

در حاکمیت اشتراکی، اقتدار نه از آن شاه که برای توده است. اما جایی که «اقتدار همگانی» [99] نامحدود و عنان‌گسیخته است «مردم بی‌اندازه قوی‌تر هستند.» «آنان وسایل خودشان هستند و به اهداف خود نزدیک‌تر اند.» افزون بر این، توده‌ی مردم در قیاس با پادشاه هیچیک از مهارگرهای درونی همچون «حس شهرت و اعتبار» را ندارند و بنابراین، بی‌پروا تر و عنان‌گسیخته‌تر رفتار می‌کنند. در این فرازاها سبب اصلی بیزاری و هراس برک از دموکراسی آشکار می‌شود.

سهم بدنامی، که محتمل است تا به گردن کسان بسیاری از هر یک از افراد در کنش‌های عمومی ... بیفتد، البته اندک است: عملکرد باور با شمار کسانی که از قدرت سوء استفاده می‌کنند نسبت وارونه دارد. تایید خودشان از کارهای‌شان نزد آنان نمود دآوری عمومی به‌سود آنها است. بنابراین، یک دموکراسی تمام بی‌شرمانه‌ترین چیز در جهان است. همان‌گونه که بی‌شرمانه‌ترین چیز است، همچنین بی‌پروا ترین است. هیچ کس شخصاً بیم ندارد از اینکه ممکن است در معرض مجازات قرار گیرد. بی‌تردید مردم عموماً هرگز نمی‌بایست چنین بیمی داشته باشند؛ زیرا همچنانکه همه‌ی مجازات‌ها به‌عنوان نمونه برای حفاظت از مردم به‌نحو عموم است: مردم عموماً هرگز ممکن نیست که توسط هیچ قدرت [بشری] [100] در معرض مجازات [101] قرار گیرند.» [102]

پس واقعیتی که در این میان از ارزش بی‌نهایت برخوردار است همانا آگاهی مردم از رتبه‌ی فروتر خودشان نسبت به پادشاه است. آنان هرگز نباید بیندارند که «اراده‌ی‌شان بیش از اراده‌ی پادشاه،

سنجهی درست و نادرست است». مردم باید قانع شوند که برای حکومت بسی اندک سزاوارند و بسیار کمتر صلاحیت دارند که هرگونه قدرت خودکامه‌ای را به‌کار ببرند تا بر اساس «نمایش دروغینی از آزادی» به ایجاد «یک فرمان‌روایی ساختگی و باژگونه» دست یازند. برک باور دارد که رژیم‌های مردم‌سالار «سرسپردگی تام» نمی‌طلبند بلکه خواهان «فرمانبری شرم‌آور» هستند و از این رو، خادمان نظام‌های دموکراتیک نسبت به خواست گاه و بی‌گاه توده‌ها مجبور به اطاعت می‌شوند.

بدین‌سان، در تمامی کسانی که به آنان خدمت کردند، همه‌ی اصول اخلاقی، همه‌ی حس و‌الامنشی، ...» همه‌ی کاربُرد [قوه‌ی] داوری، و همه‌ی سازواری [103] شخصیت را نابود کردند؛ در حالی که آنان های درخور و [حاکمان توده‌وار] به‌وسیله‌ی خود همان فرآیند خودشان را همچون پست‌ترین طعمه [مناسب برای جاه‌طلبی برده‌وار چاپلوس‌های محبوب و زبان‌بازهای آراسته تسلیم کردند.]] [104]

از دیدگاه برک، همه‌ی این دلایل نشان می‌دهد که دست‌برقضا، نظام‌های اشتراکی یا مردم‌سالار بسیار بیش‌تر به اصل قدسیت‌یافتن حکومت برای وفاداری توده‌ها نیازمندند تا رژیم‌های مبتنی بر پادشاهی فردی.

دوری از اصلاح‌گری براندازانه ۲.۷.۳

قدسیت‌یافتن حکومت از بسیاری بی‌ثباتی‌ها و نابسامانی‌های دامنگیر رژیم‌های سیاسی جلوگیری می‌کند. برک به فهرستی از این پیامدهای ناگوار اشاره می‌کند که جمهوری انقلابی فرانسه امروز به برخی از آنها دچار شده است و به‌زودی به ورطه‌ی برخی دیگر در خواهد افتاد.

و پیش از همه، دانش حقوق، فخر خرد بشری، که ... عقل‌گردآوری‌شده‌ی اعصار است، در حالی که» اصول عدالت اصیل را با گوناگونی بی‌شمار علائق بشری به هم پیوند می‌زند، همچون توده‌ای از خطاهای باطل‌شده، دیگر مطالعه نمی‌شود. خودبسنده‌ی شخصی و خودبینی (همراهان قطعی در همه‌ی کسانی که هرگز حکمتی را فراتر از داشته‌ی خودشان تجربه نکرده‌اند) دادگاه‌ها و مسند قضا را تصاحب خواهد کرد. بی‌گمان هیچ قانون معینی، با بنیاد نهادن موجبات تغییرناپذیر بیم و امید، نمی‌تواند کردارهای آدمیان را در جهت معینی سد کند، یا آنان را به فرجام معینی راهنما باشد. ... هیچ اصلی زود هنگام در عادات اثر نمی‌کند. ... تواناترین آموزشگر [105] ... در جایگاه اجتماعی‌اش، ناآگاه از اسباب راستین ارج و اعتبار، ... همه چیز را دگرگون شده می‌یابد. چه کسی تضمین می‌کند که حس نازک و باریکی از شرافت با نخستین ضربان قلب به تپش بیفتد، هنگامی که هیچ کس نمی‌تواند بداند که آزمون شرافت در یک ملت چیست، آزمونی که همواره عیار سکه‌اش تفاوت پیدا می‌کند؛ بدین قرار، هیچ پاره‌ای از زندگی دست‌یافته‌ی خود را نگه نمی‌دارد. بی‌فرهنگی نسبت به علم و ادبیات، بی‌مهارتی در خصوص هنرها و صنایع، به‌نحو خطاناپذیری بر اراده‌ی تربیت‌پی‌گیر و اصول‌ماندگار چیره می‌شود؛ و بدین ترتیب خود جمهور [106]، در طی چند نسل، تکه تکه می‌شود، در گرد و غبار فردیت از هم گسسته می‌شود و [سرانجام در بادهای آسمان پراکنده می‌گردد.]] [107]

او سپس چنین نتیجه می‌گیرد که پرواگری، حزم و دوراندیشی در زدودن نقص‌های پیکره‌ی سیاسی همگی ناشی از تقدس‌بخشیدن به حکومت است. اصلاح‌گری بدون پارسایی به براندازی منجر خواهد شد و

اصلاح زاهدانه زمانی امکان‌پذیر می‌شود که ابهت قدسی حکومت، زندگی آنرا همچون یک پدر مقدس برای توده‌ها ارزشمند و گرانبها سازد.

از این رو، برای پرهیز از شرور بی‌ثباتی و همه‌فن‌حریفی، که ده‌ها هزار بار بدتر از شرور خودسری و نسنجیده‌ترین پیش‌داوری‌ها است، ما به دولت تقدس می‌بخشیم تا هیچ کس به بررسی کاستی‌ها و تباهی‌های آن بدون احتیاط شایسته راه نبرد؛ که او هرگز نمی‌بایست خیال آغازیدن اصلاحگری‌اش را به‌وسیله‌ی براندازی‌اش در سر بپروراند؛ که رهیافت او به خطاهای دولت می‌بایست همچون زخم‌های یک پدر باشد، با خوف پرهیزکارانه و دلنگرانی لرزه‌آور. از راه این پیش‌داوری خردمندانه ما آموختیم تا با ترس به آن فرزندان کشورشان بنگریم، یعنی کسانی که شتابزده موجب تکه‌تکه شدن آن پدر سالخورده شدند و او را در دیگ جادوگران انداختند، به این امید که به‌وسیله‌ی علف‌های زهرآگین‌شان و افسون‌های احمقانه‌ی‌شان چه‌بسا بتوانند قانون اساسی پدری را جان دوباره ببخشند و زندگی پدر را از نو [بسازند. «108]

گرامیداشت میراث نیاکان ۲.۷.۴

قدسیت‌یافتن حکومت سبب می‌شود تا حاکمان خود را نه یک کلیت مستقل بلکه تنها حلقه‌ای از زنجیره‌ی سنت سیاسی موروثی بدانند و بدان جهت، نهایت دلنگرانی و دقت را برای حفظ میراث و تنواری سیاسی به‌کار ببرند و از هر گونه ویرانگری و تخریب نسبت به بنایی که آیندگان نیز به‌اندازه‌ی آنان حق بهره‌مندی از آنرا دارند، با پرواگری بیشینه دوری گزینند. احترام به تدابیر سیاسی نیاکان سبب خواهد شد تا آیندگان نیز به طراحی‌های حکومتی ما حرمت بگذارند و اینچنین پیوستگی سنت سیاسی در طی نسل‌ها حفظ می‌شود و یک ملت تاریخی به‌ژرف‌ترین معنا تحقق می‌یابد. در غیر اینصورت، گسست نسل‌ها و نابودی کالبد سیاسی، کم‌ترین پیامد بی‌حرمتی به میراث گذشتگان است.

اما یکی از نخستین و مهم‌ترین اصولی که بر پایه‌ی آن نظام حکومتی و قوانین تقدس می‌یابد، آن است که مبادا مالکان موقتی و مستأجران مدت‌دار در حکومت، بی‌اعتنا به آنچه آنان از گذشتگان‌شان گرفته‌اند، یا آنچه به آیندگان‌شان می‌دهند، می‌بایست چنان رفتار کنند که گویی اربابان مطلق بوده‌اند؛ که نمی‌بایست بپندارند در زمره‌ی حقوق‌شان است تا [پیوستگی] مال وقفی را قطع کنند، یا میراث را تلف کنند، به‌وسیله‌ی نابود کردن تمام بافت اصیل جامعه‌ی‌شان به‌دلخواه خود؛ با خطر کردن در به ارث گذاشتن ویرانه‌ای به‌جای یک زیستگاه برای آنانکه پس از ایشان می‌آیند - و با آموزاندن به این وارثان که برای طرح‌ریزی‌های‌شان احترام ناچیزی بگذارند، همانگونه که آنان خودشان برای نهادهای نیاکان‌شان احترام اندکی قائل بوده‌اند. با این توانایی بی‌اصول در دگرگون‌سازی حکومت ... همانگونه که پندارها و مدهای شناور چنین هستند، کل زنجیره‌ی تنواری سیاسی و پیوستگی آن از هم فرو می‌پاشد. هیچ نسلی [نمی‌تواند با نسل دیگر ارتباط برقرار کند. انسان‌ها اندکی بهتر از پشه‌های تابستان خواهند شد. «109]

مراقبت در سپردن قدرت ۲.۷.۵

برک باور دارد که قدرت قدسی سبب می‌شود تا انسان‌ها در واگذاری آن بیشترین احتیاط و باریک‌بینی را به کار ببرند. چرا که به آن نه مانند پیشه‌ای حقیر بلکه همچون مسئولیتی والا و مقدس می‌نگرند. در اینجا دلبستگی او به سنت قانون طبیعی نمایان است [110]. قدرت سیاسی مشروعیت دارد اگر و تنها اگر مطابق با قانون جاویدان اخلاق و عدالت باشد. او بر اهمیت پرهیزکاری دینی حاکمان در حزم سیاسی و دوری از استبداد پافشاری می‌کند. قدرت تقدس‌یافته دارای حکمت و فضیلت توامان است و از هر گونه خودکامگی و قانون‌شکنی پرهیز دارد.

هنگامی که آدمیان خودشان را از همه‌ی شهوت خواست خودخواهانه خالی کرده‌اند، که بدون دین «به‌کلی ناممکن است هرگز بتوانند چنین کنند، هنگامی که آنان آگاه هستند که قدرت را به کار می‌برند، و چه‌بسا به کار بستن در پیوندی عالی با مرتبه‌ی نمایندگی، قدرتی که برای برحق بودن می‌بایست مطابق با آن قانون جاویدان و دگرگونی‌ناپذیر باشد، قانونی که در آن اراده و عقل یگانه می‌شوند، [در این وضع آگاهی از کاربرد قدرت] آنان بیشتر مراقب خواهند بود که چگونه قدرت را در دستان فرومایه و ناتوان جای می‌دهند. در پیشنهادشان برای منصب، آنان کسی را برای به کار بستن قدرت قانونی نمی‌گمارند، آنچنانکه برای شغلی ترحم‌انگیز چنین می‌کنند، بلکه آنچنانکه برای پیشه‌ای مقدس کسی را برگزینند؛ نه بر اساس نفع کوتاه‌بینانه و خودخواهانه‌ی‌شان، هوس نانجیبانه‌ی‌شان، یا اراده‌ی خودسرانه‌ی‌شان؛ بلکه آن قدرت را (که هر انسانی از دادن یا گرفتن آن به‌حق به لرزه می‌افتد) به آن کسان اعطا می‌کنند؛ که ... آن تناسب برجسته‌ی نیک‌نهادی [111] و فرزاندگی [112] اثربخش را در سرپرستی آن افراد می‌یابند ... چنانکه در توده‌ی آمیخته‌ی بزرگ و ناگزیر کمبودها [113] و ناتوانی‌های [114] انسانی، می‌تواند یافت گردیده شود. هنگامی که آنان بنا به عادت باورانده شوند که هیچ‌گونه پلیدی نمی‌تواند، برای کسی که گوهرش نیک است، پذیرفتنی باشد، چه در کُنش یا در روا شمردن، آنگاه بهتر توانا خواهند بود تا ورای اذهان همه‌ی قاضی‌ها، کشوری، کلیسای یا نظامی، هر چیزی را که در خود دارای کمترین همانندی به [یک فرمان‌روایی خودپسند و بی‌قانون است، ریشه‌کن کنند.]] [115]

ورای همه‌ی برتری‌ها و سودمندی‌هایی که برک برای قدسیت‌بخشیدن به قدرت بیان می‌کند، می‌توان پرسید که تاکید پیوسته‌ی او بر ویژگی بنیادین اخلاق در سیاست [116] چگونه با تقدیس قدرت جور در می‌آید؟ از خلال سخنان او در این باب، می‌توان یک ناسازگاری میان دو باور مرسوم «دین همچون تضمین اخلاق» و «دین در خدمت قدرت» را سراغ گرفت. او باور داشت که قدسیت‌یافتن قدرت و التزام دینی به پیکره‌ی سیاسی، پشتوانه‌ی ماندگاری قدرت و نیز رعایت فضیلت‌های اخلاقی در حاکمان، سیاستمداران و عامه‌ی مردم است. با اینهمه، در اندیشه‌ی برک، قدرت قدسی هرگز سرپوشی بر خودکامگی پادشاه نیست اما سبب خواهد شد تا به کل ساخت سیاسی حرمت گذاشته شود.

نتیجه‌گیری

شناخت‌شناسی برک تاریخ‌مند و دارای تبار ویژه است و گرچه عقل فردی را نابسند و رهزن می‌داند اما

به عقلِ نوعی باور راستین دارد. تجربه نیز در دیدگاه برک سویه‌ای تاریخی دارد. گرچه به سبب انبوه تأکیدات او بر سرشت تجربی حکومت و علم پس‌آیند حکمرانی می‌توان چنین گفت که دست‌کم در وادی فلسفه‌ی سیاسی، یکسره تجربه‌باور است. در اندیشه‌ی برک، عقلِ نوعی معنایی جز سنت گذشتگان ندارد و پاره‌ی بنیادینی از این سنت همانا دین است. رویکرد برک به دین جزئی از نگرش یکپارچه محافظه‌کارانه‌ی او به جامعه و سیاست است. او کلیسای پابرجای انگلستان را (همراه با اشرافیت نهادینه) حاملان راستین سنت می‌داند. نگرش او به مسیحیت جزم‌ناباورانه، روادارانه، فراگیر و جامع است. در اندیشه‌ی او نبرد اساسی میان دینداری و الحاد بود و برای همین همه‌ی فرقه‌ها و سنت‌های مسیحی را به یگانگی رویاروی ستیزگران روشنگری فرا می‌خواند. او به‌راستی باور داشت که دین به ژرفای فهم اجتماعی یاری می‌رساند و حکمت سیاسی را بارور می‌کند.

منابع

- Bruke, Edmund. *Pre-Revolutionary Writings*. Ian Harris, ed. New York: Cambridge University Press, 1996.
- Burke, Edmund. *Reflections on the Revolution in France*. New York: Yale University Press, New Haven and London: 2003.
- Burke, Edmund. *Reflections on the Revolution in France (and on the proceedings in certain societies in London relative to that event)*. England: Penguin Books, 1969.
- Louis I. Bredvold and Ralph G. Ross, ed. *THE PHILOSOPHY OF EDMUND BURKE, a Selection from His Speeches and Writings*. The University of Michigan Press, 1967.
- ژان-ژاک روسو، *قرارداد اجتماعی (متن و در زمینه‌ی متن)*، ترجمه‌ی مرتضی کلانتریان، تهران، نشر آگه، چاپ اول 1379

[1] moral efficiency

[2] Bruke, Edmund. "An Extempore Commonplace on The Sermon of Our Saviour on the Mount", in *Pre-Revolutionary Writings*. Ian Harris, ed. New York: Cambridge University Press, 1996, p. 2.

[3] passions

[4] corrupted source

[5] excellent policy

[6] puzzled

[7] وعظ بر کوه» در کانون پرستش و اخلاق مسیحی قرار دارد. چرا که هم نیایش عیسی مسیح و هم» فرمان او مبنی بر عشق ورزیدن نه تنها به همسایگان بلکه همچنین به دشمنان را در بر می‌گیرد. بدینگونه، یک بیان جداگانه و بی‌همتا درباره‌ی دو جدول فرامین خداوند ارائه می‌دهد (یعنی فرامین مرتبط با پرستش خدا و فرامین مرتبط با وظایف نسبت به انسان‌ها که روی هم به ده فرمان معروف است و در عبارت «عشق به خداوند، همسایه و خویشان» خلاصه می‌شود). در هر حال، «وعظ بر کوه» کمتر به وحی مسیحی می‌پردازد و بیشتر به جایگاه اخلاقی مسیحیت که دلنگرانی دوران برک بود، بها می‌دهد.

[8] Ibid, p. 3.

[9] consolations

[10] instructions

[11] Burke, Edmund. *Reflections on the Revolution in France*. New York: Yale University Press, New Haven and London: 2003, pp. 86, 87.

[12] Ibid, p. 86.

[13] obedience

[14] Ibid, p. 86.

[15] impression

[16] یعنی باور به اینکه کلیسا، پاره‌ای بنیادی از قانون اساسی، حکومت و جامعه‌ی بریتانیا است و با [16] کل پیکره و تنواره‌ی سیاسی انگلستان، وحدتی ناگسستنی دارد.

[17] Ibid, pp. 84, 85.

[18] Louis I. Bredvold and Ralph G. Ross, ed. *THE PHILOSOPHY OF EDMUND BURKE, a Selection from His Speeches and Writings*. The University of Michigan Press, 1967, p. 104

[19] بدین‌سان شهروندان می‌بایست نخست این حقیقت را بفهمند که خدایان همانا سروران و اربابان» * [19] همه چیز هستند؛ که آنچه انجام می‌گیرد به‌وسیله‌ی عزم و اقتدار آنان انجام می‌گیرد؛ که آنان، افزون بر این، ولی‌نعمتان بزرگ بشریت اند و می‌بینند که هر فرد چگونه آدمی است – کردارها و خلافاکاری‌های‌اش، رویکرد و سرسپردگی‌اش نسبت به وظایف دینی را می‌بینند – و نسبت به دیندار و بی‌دین آگاه هستند. ذهن‌هایی که از این واقعیات سرشارند به‌یقین از اندیشه‌های راستین و درست دور نخواهند افتاد.» سیسرو، قوانین، ۲: ۱۶-۱۵، در سیسرو، جمهوری و قوانین، نایل رُد، مترجم. (آکسفورد،

انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۱۹۹۸)، ۱۲۷.

[20] religious tenets

[21] revision

[22] Burke, Edmund. *Reflections on the Revolution in France*. New York: Yale University Press, New Haven and London: 2003, p. 77.

[23] Ibid, pp. 77, 78.

[24] چه‌بسا اشاره‌ی برک به فلسفه‌ی روشنگری باشد که (از دید او) همچون گونه‌ای ایمان به عقل، در [24] برابر همه‌ی نهادهای دیرین ایستاد.

[25] established aristocracy

[26] Ibid, p. 78.

[27] ژان-ژاک روسو، *قرارداد اجتماعی* (متن و در زمینه‌ی متن)، ترجمه‌ی مرتضی کلانتریان، تهران، ۱۳۷۹، چاپ اول، صفحه‌ی ۲۱۰.

[28] **عهد و اتحاد مذهبی** توافقی بین هواداران میثاق‌گران اسکاتلندی (مخالفان کلیسای اسقفی انگلیس) و رهبران هوادار پارلمان انگلیسی (مخالفان چارلز اول) بود که در سال ۱۶۴۳ و در جریان نخستین جنگ داخلی انگلستان پذیرفته شد. سند سال ۱۶۴۳ در حالی که اصلاح‌کردن از بیخ و بن کلیسای انگلیس را به‌سوی یک جماعت بیشتر پروتستان تعهد می‌کرد، به‌عنوان بهای به‌دست آوردن پشتیبانی اسکاتلندی علیه چارلز اول به‌وسیله‌ی پارلمان مورد پذیرش قرار گرفت.

[29] agreement

[30] Burke, Edmund. *Reflections on the Revolution in France*. New York: Yale University Press, New Haven and London: 2003, p. 10.

[31] fortunate

[32] self-denial

[33] voluntary

[34] Ibid, p. 87.

[35] magistrates

[36] acquired personal nobility

[37] learning

[38] archbishop

[39] political benevolence

[40] Ibid, pp. 87, 88.

[41] Ibid, p. 28.

[42] روسو در ۱۷۷۸، یعنی ده سال پیش از آغاز انقلاب فرانسه چشم از جهان فرو بست

[43] دیوید هیوم (۱۷۷۶-۱۷۸۱)، فیلسوف تجربه‌باور اسکاتلندی

[44] Burke, Edmund. *Reflections on the Revolution in France (and on the proceedings in certain societies in London relative to that event)*. England: Penguin Books, 1969. p. 145.

[45] Ibid, p. 85.

[46] monastic institutions

[47] community

[48] enthusiasm

[49] materials

[50] یعنی حکمتی که به‌وسیله‌ی دستگاه‌های خودبنیاد دینی، سازمان‌های طبیعی را با غایت‌نگری شکل می‌دهد و سامان می‌بخشد.

[51] Burke, Edmund. *Reflections on the Revolution in France*. New York: Yale University Press, New Haven and London: 2003, pp. 133, 134.

[52] چارلز تیلی، *انقلاب‌های اروپایی (بررسی تحلیلی پانصد سال تاریخ سیاسی اروپا)*، ترجمه بهاء‌الدین بازرگانی گیلانی، انتشارات کویر، صفحه‌ی 300

[53] Burke, Edmund. *Reflections on the Revolution in France*. New York: Yale University Press, New Haven and London: 2003, p. 134.

[54] Ibid, p. 32.

[55] alternation

[56] antiquity

[57] ample

[58] early

[59] Ibid, p. 85.

[60] یکی از زمینه‌های بایسته‌ی پژوهشی بررسی ربط و نسبت سنت‌گرایان و محافظه‌کاران است؛ یعنی [60] یافتن پیوندها و جدایی‌ها میان قائلان به فلسفه‌ی جاویدان (مانند رنه گنون) و باورمندان به دولت جاویدان (مانند ادموند برک)؛ سنجش دوری و نزدیکی میان جاویدان‌اندیشی فلسفی و جاویدان‌اندیشی سیاسی. در همین زمینه برک اشارات معنادار و مهمی دارد به «قانون جاویدان»، «جامعه‌ی جاویدان» و «پادشاهی کیهانی». او آشکارا به یک سرچشمه‌ی یکسان برای سنت بشری و طبیعت کیهانی باور دارد. با اینهمه می‌توان پرسید که مابعدالطبیعه‌گریزی برک در زمینه‌ی تفسیر آزادی و حقوق انسانی چگونه با تفسیر مابعدالطبیعی‌اش از سرشت دولت و جامعه سازگار می‌افتد.

[61] singularity

[62] accommodation

[63] Ibid, p. 84.

[64] جوزف پریستلی، *تاریخ تباهی‌های مسیحیت* (بیرمنگهام، ۱۷۸۲)، ۲: ۴۸۴.

[65] Burke, Edmund. *Reflections on the Revolution in France*. New York: Yale University Press, New Haven and London: 2003, pp. 48, 49.

[66] contribution

[67] constitutional motives

[68] influence

[69] factious

[70] Ibid, pp. 85, 86.

[71] superintendence

[72] Ibid, p. 88.

[73] Ibid, p. 86.

[74] *Seekers*: فرقه‌ی تندروی پروتستان در میانه‌ی سده‌ی هفدهم که خواستار دوباره بنیان نهادن کلیسای مسیحی راستین بودند.

[75] آنان که آن شیوه‌ی پرستشی را که به‌وسیله‌ی مرجعیت عمومی توصیه شده است خوش ندارند،* [75] اگر نمی‌توانند هیچ پرستشی بیرون از کلیسا که [آن را] بپذیرند بیابند، می‌بایست پرستش جداگانه‌ای برای خودشان بنیاد نهند؛ و با انجام چنین کاری و ارائه‌ی نمونه‌ای از پرستش دلیرانه و عقلانی، انسان‌های با ارزش به‌واسطه‌ی مرتبه و آثار ادبی چه‌بسا بزرگترین خدمت را به جامعه و جهان کنند.» - صفحه‌ی ۱۸ از خطابه‌ی دکتر پرایس

[76] Burke, Edmund. *Reflections on the Revolution in France*. New York: Yale University Press, New Haven and London: 2003, p. 11.

[77] *hortus siccus*: گیاهان خشک یا باغی از گیاهان خشک. دیوید بروم پیشنهاد داده است که برک [77] با این عبارت چه‌بسا بخواهد اشاره کند که مخالفان کلیسای انگلستان (همانند پرایس) به فروزینه‌های [خشکی که ممکن بود در آتش طغیان کنند، شباهت داشتند. [پانویس]

[78] در برخی کشورهای اروپایی - لقب و مقام اشرافی بالاتر از کنت و پایین‌تر از دوک: marquis

[79] . عنوان اشرافی در انگلیس که از ویسکنت بالاتر و از مارکس پایینتر است: earl

[80] Ibid, p. 11.

[81] *Mess-Johns*: واژه‌ای از ریشه‌ی اسکاتلندی برای اشاره به کشیش‌های معمولی

[82] Ibid, pp. 11, 12.

[83] sense of mankind

[84] Ibid, pp. 78, 79.

[85] Ibid, p. 79.

[86] مقصود اندیشه‌های عقل‌گراست که دولت را در حد شراکت‌های تجاری میان دو طرف که بر اساس تمایل و سود هر کدام می‌تواند فسخ شود، پایین می‌آورد. حال آنکه دولت برآمده از قرارداد جاویدان است و شأن آنتولوژیک دارد. دولت، در این معنا، از یک جامعیت تاریخی برخوردار است که همه‌ی نسل‌های گذشته، اکنون و آینده را در بر می‌گیرد.

[87] سیسرو، جمهوری، بخش شش، سیزده در سیسرو، جمهوری و قوانین، صفحه‌ی ۸۸

[88] reference

[89] sanctuary

[90] corporate character

[91] Burke, Edmund. *Reflections on the Revolution in France*. New York: Yale University Press, New Haven and London: 2003, p. 83.

[92] archetype

[93] Ibid, pp. 83, 84.

[94] consolation

[95] Ibid, p. 84.

[96] ژان-ژاک روسو، *قرارداد اجتماعی (متن و در زمینه‌ی متن)*، ترجمه‌ی مرتضی کلانتریان، تهران، نشر آگه، چاپ اول ۱۳۷۹، صفحه‌ی ۲۰۹.

[97] collective sovereignty

[98] Burke, Edmund. *Reflections on the Revolution in France*. New York: Yale University Press, New Haven and London: 2003, p. 79.

[99] popular authority

[100] human hand

[101] گناه هزاران نفر همیشه مجازات‌ناشده می‌ماند. لوکان [شاعر رومی]، [درباره‌ی] جنگ داخلی * [101] [بین جولییوس سزار و پامپی]، ۵: ۲۶۰.

[102] Burke, Edmund. *Reflections on the Revolution in France*. New York: Yale University Press, New Haven and London: 2003, pp. 79, 80.

[103] consistency

[104] Ibid, p. 80.

[105] instructor

[106] commonwealth

[107] Ibid, pp. 81, 82.

[108] Ibid, p. 82.

[109] Ibid, p. 81.

[110] برک از اصول حاکم بر جهان اخلاقی و طبیعی سخن می‌راند و به‌گونه‌ای نظام اخلاقی جهان را با [110] نظام طبیعت یکی می‌گیرد. او از وفاداران به «سنت قانون طبیعی» و باورمند به سلطه‌ی قانون اخلاقی بر قانون عرفی است. بر اساس اصول این سنت که از فلسفه‌ی رواقی تا حقوق رومی را در بر می‌گیرد، قانون تنها یک دستور نیست که توسط یک قدرت حکومتی و اجرایی قدرتمند وضع شود. صرف یک «قدرت برتر» به قانون، فارغ از ماهیت آن، مشروعیت نمی‌دهد. پس مفهوم عدالت و حق، حاکم بر مفهوم فرمان‌روایی است. قانون برین اخلاقی بنیان بازشناختن قانون خوب از قانون بد است. «اصول جاویدان عدالت و اخلاق» بر هر اصل دیگری برتری دارد. گرچه روسو نیز در طیف گسترده‌ی معتقدان به سنت قانون طبیعی قرار دارد اما او همچنین باور داشت که قانون اساسی و حتی نفس قرارداد اجتماعی نسخ‌پذیر است و هیچ پشتوانه‌ای جز «توافق مشترک جمع» ندارد. به‌همانگونه که قانون اساسی با اراده‌ی ملت می‌تواند نسخ شود، پشتوانه‌ی آن نیز، از نظر روسو، بیشتر افکار عمومی جامعه است تا سنن دیرین. اما برک اعتقاد دارد که قانون اساسی چیزی جز قانون طبیعت برای جامعه‌ی انسانی نیست و سرچشمه‌ی هر دو یک هم‌آهنگی کیهانی جاویدان است. نزد برک قانون اساسی صرفاً مشتق نوشته بر یک برگ یا حتی صرف یک سند نیست بلکه حامل و دربرگیرنده‌ی سنت دیرین تاریخی و میراث سترگ نیاکان هر ملتی است؛ نسخ آن به‌زبان روسو یعنی حکم به نسخ ملت به‌مثابه‌ی تنواری سیاسی. در مورد اهمیت‌بخشیدن به آداب و رسوم و به‌ویژه جایگزینی «عادت» به‌جای «نیروی صاحبان قدرت» برک با روسو کمابیش هماواز است اما در ادامه روشن می‌شود که خاستگاه نگرش این دو تا چه حد متفاوت است؛ آنجا که روسو به‌ویژه «افکار عمومی» را اعتبار می‌بخشد و این درست همان چیزی است که در نظریه‌ی حکمرانی برک دارای کم‌ترین اعتبار هنجارگذار است؛ روح قانون اساسی همانا برآمده از آداب و رسوم کهن است نه برخاسته از افکار عمومی. برک پاره‌ای از قوانین مدنی مبتنی بر دلایل حقوقی را برآمده از انصاف جهانی و دارای قابلیت اعمال همگانی می‌داند. از دیدگاه او ضرورت دارد تا قانون طبیعی را همچون یگانه سرچشمه‌ی حقانیت رفتار سیاسی بدانیم.

[111] virtue

[112] wisdom

[113] imperfections

[114] infirmities

[115] Burke, Edmund. *Reflections on the Revolution in France*. New York: Yale University Press, New Haven and London: 2003, pp. 80, 81.

[116] Ibid, p. 52.